

موسیقی بیگانه فرو بردند...

در این میان بودند هنرمندان با ذوق و اعتقادی که در برابر این همه و یوانی و هجوم ایستادند و پایمردی کردند، تا مگر ارزش‌های راستین و اصیل این هنر را پاس دارند. حسن کسایی استادانی در زمرهٔ چنین وفادارانی است. او در راه اعتلای موسیقی اصیل و سنتی ایران سالها تلاش کرده است و می‌شود گفت ساز اصیل و وحشی نی در ایران سوای قدر و قیمت هنر هنرمندان نام‌آور این ساز در گذشته، امروز اعتبارش را بیشتر مدیون همدلی و مونس‌ی کسایی است:

### فصلنامه هنر

موسیقی اصیل و سنتی ایران، چونان سایر رشته‌های هنر این دیار تا بدان وقت و هنگام که در برابر یورش و هجوم بی‌امان فرهنگ صادراتی شرق و غرب قرار نگرفته بود، هنری بی‌سازگار خلیات و احساسات مردم این مرز و بوم بود، هنری نیالوده به عیش و طرب، بی‌خبری و فساد، بل با دستمایه‌هایی عارفانه از حزن و دل‌تنگی و غم با انگیزه و هدفی در بخود اندیشیدن و به عبارتی دیگر خود را یافتن.

وقتی حریم معتبر موسیقی سنتی و اصیل این سرزمین شکسته شد که نوای پرشورش را در پایکوبی و جنجال خفه کردند و هویت و اعتبارش را به کام ناکام



گفتگو با:

استاد حسن کسایی

**بشنواری...**

عکسها از: مهرداد خسروی نژاد

تولید صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران - مرکز اصفهان

\* روایت و حکایت زندگی یک هنرمند، شاید به تعبیری روایت و حکایت زندگی هنرآن هنرمند باشد، هم بدین سبب است که در این قصه و شرح حال چه بسیار لحظات ناب و چه شور و شوق‌ها که توان یافت، داستان دل‌بستن به هنر، آشنائی و مهر با هنر، خلوت و خلوص با هنر... که هنرهم بازی‌دوران کودکی و طفولیت است، بار ایام جوانی و مونس

وغمخوار زمان پختگی و پیری... هرگز نبوده است هنرمندی که ناشناخته و ناشناس با هنر، بیکباره در سالها و روزهای آخر عمر دل بر هنر بندد و شیفنگی و اخلاص در هنر پیشه کند، که هنر هر هنرمند با آمدن او در دل و جاننش، در اندیشه و دستهایش متولد می شود و با مرگ او به همراهش نمیبرد، چرا که با همان نقش و رنگ و بودردلی و دستی و اندیشه دیگری تولد دوباره می یابد.

اگر من صاحب ذوق و هنری باشم، این هنر را مدیون پدرم هستم. پدر اگر چه چندان سواد و مایه فضلای نداشت، اما مردی دل سوخته و صاحب معرفت بود، روزها در تلاش زندگی دمی آسودگی و فراغت نداشت، اما به وقت شب گوشه خلوت می گزید، در خود فرو می رفت و تنها دلخوشی و مونسش موسیقی بود، پدر موسیقی را دوست می داشت و اهل این هنر را ارج می نهاد، با آنها ساعت ها به گفتگو می نشست و صادقانه تر زندگی می کرد اگر چه خود دستی به ساز و یا هنری در آواز نداشت، اما به سهم خودش وقتی کسی برایش سازی می زد، پدر گریه می کرد، اشک می ریخت. من موسیقی را، حرمت ساز را در گریه پدر شناختم، در اندوه و دل شکستگی او. پدر را هرگز ندیدم که به وقت شنیدن سازی و آوازی به شادی و پایکوبی درآید، او موسیقی را به عنوان راه یافتن به خلوص و پاکی می شناخت، آخر مگر نه اینکه چون لختی از شنیدنش می گذشت، گریه سر می داد. آدم چرا گریه می کند؟ جز برای خالی شدن، دل پاک شدن و تلطیف روح و روان؟ پدر با چنین دید و احساسی موسیقی رامی شناخت و شاید بدین سبب بود که

در محفلش استادانی راه داشتند که آنان نیز موسیقی را و حرمت و اعتبار موسیقی را می شناختند. استادانی مثل سید حسین طاهرزاده، اکبرخان نوروزی استاد تار، غلامحسین خان سارنج استاد کمانچه، اخوان شهناز، ادیب خوانساری، تاج اصفهانی و استاد بزرگ موسیقی ابوالحسن خان صبا. بله، من در چنین خانه و کنار چنین پدری ایام طفولیت را می گذراندم، خانه ای که موسیقی در آن رفت و شد داشت، یک موسیقی بی صدا و جدا از جنجال و پایکوبی، همان موسیقی غم انگیزی که مالا مال از لطافت و ارزش بود، به معرفت و ایمان و دل انسان کار داشت و نه به بی خبری و غفلت و شادی زود گذر.

در چنین خانه ای بود که به ایام نوجوانی در کنار ساز این استادان منم زمزمه ای می کردم، با صدائی که چندان دور از خوب خواندن نبود. پدر میل و گرایش مرا که دید، از مرحوم تاج استاد توانای صدا و آواز درخواست کرد تا مگر صدای مرا تعلیم دهد، و تاج با بزرگواری و مهری که به پدر داشت آرام آرام گوشه هائی از موسیقی اصیل ایرانی را به من یاد داد... زمانی نگذشت که به ایام جوانی صدای من از رونق نخستین افتاد... اما دیگر الفت و مهر من با موسیقی چندان بود که دل از یاد و شیفنگی موسیقی نمی توانستم کند. تا آن روز، آن روز آمد، بعد از ظهری بود پائیزی و خسته و دل گرفته. تنهادر حیاط خانه قدم می زدم، که صدای آشنای نی زنی را از پشت دیوار حیاط، از کوچه شنیدم، بی اختیار پا به کوچه گذاشتم، پیرمردی تنها تن به آفتاب

\* برخی بر این باور و پندارند که در میان انواع هنرها، موسیقی می‌تواند هنری در کنار و حاشیه زندگی هنرمند باشد، به دیگر سخن نواختن و خواندن را به اوقات فراغت اهل موسیقی وابسته و مربوط می‌دانند. این خیال از آنجا سرچشمه گرفته است که دوستان این هنر جز به لحظه‌های آسودگی و فراغ، دل به شنیدن و گوش فرا دادن به موسیقی نسپردند، حالیا که مشتاقان و

بی‌رنگ و رمق پائیزی سپرده بود و روی سنگ فرش قلوه‌ای کوچک نشسته بود و تنها برای خودش نی می‌زد. آنچنان در خود فرو رفته و مغموم که انگاری به شکایت روزهای از کف نهاده عمر نشسته بود. آن روز گذشت، پیرمرد هم رفت، اما یادش در دلم ماند، صدای نوای نی پرشورش از خاطرم نرفت...

پدر که میل مرا به نی دانست، مثل همیشه با بزرگواری یاریم داد، برایم یک نی خرید، مرا نزد استاد مهدی نوائی برد که از شاگردان نایب اسدالله استاد بزرگ نی بود. سه ماهی نزد استادنی را آموختم اما به وقت سفری در شهری دیگر خیر مرگ استاد را شنیدم، این مربوط به سال ۱۳۲۶ می‌شود. استاد مُرد، اما مرا تنها نگذاشت، نی را برایم به یادگار گذاشته بود. حالا من مانده بودم و نی. در چنین روزهایی بود که به محضر استاد صبا راه یافتم، استاد دوست و رفیق دیرین پدر بود. گاهی به تهران که می‌رفتم وقت عزیز استاد لحظاتی به تعلیم من می‌گذشت و بالعکس در سفرهای استاد به اصفهان. اما موسیقی سنتی ایران آنچنان پهنه و گستره‌ای دارد که با این دید و باز دیده‌ها نمی‌شد شاگردی کرد و به راز و رمزهایش پی برد، تنها افتخار من، غرور من از شاگردی در محضر استاد بزرگوام صبا، آشنائی با گوشه‌هایی از شگردهای هنر او بود... استاد دست مرا گرفت و از آن پس خود آرام آرام راه افتادم. نی مونس و همدم زندگیم شد. چهل سال است نی می‌زنم، در طول این سالها بود که به سهمی اگرچه ناچیز تلاش کردم تا مگر ادای دینی به موسیقی سرزمین خود کرده باشم.



رنج کشیدگان و استادان واقعی موسیقی هرگز از سر تفتن و سرگرمی روبه این هنر نهند، گاه عمری گوشه عزلت گرفتند، با شیفتگی، آبرو و اعتبار موسیقی را حفظ کردند و چه بسا نهی دست و فقیر، تنها با سازشان چشم از این خاک برگرفتند.

بله، موسیقی هم مثل سایر هنرها، طالب می خواهد و عاشق، باید که خالص باشی و بی ریا، نه هر که سازی در بغل گرفت و آوازی زمزمه کرد، موسیقی دان است و اهل این هنر. هنرمند واقعی کسی است که هرگز سازش را، صدایش را به تفتن و سرگرمی مجلسیان طالب شادی نسپرد... ادعائی نیست، واقعیتی است، در طول سالهای آشنائی و الفت با یاران اهل موسیقی و استادان نام آشنا و گمنام، من معنای قناعت و ارادت به هنر را در زندگی محدود و بسته آنان درک کردم، هنرمندی که شیفته و آلوده این هنر شد از بسیاری بدی ها و پلیدی ها پرهیز می کند، چون صاف بودن و بی غش بودن و با روح و اندیشه ای لطیف زندگی کردن خواست این هنر است. عزلت نشینی و خلوت گزیدن ضرورت راه یافتن به این هنر است، با صراحت بگویم نمی شود صاحب تجربه در موسیقی شد، استاد در این فن شد و رنج نکشید، آنکه به راه این هنر رفت دیگر نمی تواند پیشه و فنی سوای موسیقی برگزیند، بروید حکایت و شرح حال استادان واقعی موسیقی این سرزمین را بشنوید و مرور کنید، تا معنای شوریدگی و ذوق را بدانید.

\* می شود گفت خواست نهائی و اصلی هر هنرمندی، به هر رشته از هنر در غایت بجای گذاشتن

سهمی هر چند کوچک و ناچیز در عرصه هنر است، درخت تناور و همیشه سرسبز و پرگل هنر را هر شاخ و برگش، نشانی از ذوق و تلاش هنرمندانی است که همه گاه کوشیده اند تا بر طراوت و سبزی و ثمر این درخت بیافزایند. موسیقی هم جدا از این سهم ها و تلاش ها نیست، هنری که قرن ها سینه به سینه مانده است، تا به امروز که در قالب نت و ردیف درآمده است. چهل سال است که نی می نوازید، در طول این سالها چه سهم و ویژه و یار و یارای تازه ای در این ساز از خود بجای گذاشتید؟ آیا تنها حافظ ارزش ها و اصول سنتی این ساز بوده اید یا خود شگرد و شیوه ای را در این ساز مبتکر شده اید تا به آیندگانش بپسارید؟

صاحب شیوه و شگرد شدن در موسیقی کار همه کس نیست ابتدا باید رنج کشید، شاگردی کرد، اصول و ارزش های موسیقی سنتی این سرزمین را شناخت بعد شهادت بداهه نوازی و ارائه شیوه و شگرد را داشت. وقتی من معنای شعر کهن فارسی را ندانم، وقتی قافیه را نشناسم، وقتی معرفت سعدی، قدر حافظ و شور مولانا را درک نکنم، اما بیکباره شعر نوبگویم، نه تنها شاعر نوآوری نیستم که اصلاً شاعر نیستم. وقتی قلم دست من خط نستعلیق را نتواند بنویسد از نوشتن خط شکسته عاجز باشد، اما بیکباره نقاشی خط کنم، من خطاط نیستم که هیچ، نوآوری من هم نوعی فریب است. پس باید ابتدا مایه داشت، بعد صاحب مهارت و استادی در آن هنر شد و پس آنگاه جرئت ادای سهم و ادعای ردیای تازه را داشت.

پس هم قول نظامی توانا شویم، چه خوب می گوید:

لاف از سخنان چو در توان زد  
آن خشت بود که پر توان زد.  
باید صبا بود، باید مثل استاد صبا رنج کشید  
و بعد صاحب شیوه و شگرد شد. باید حسین  
تهرانی بود و آنقدر ماهرانه و استادانه ضرب زد، تا  
ضرب را به حرکت در آورد. حتی صدای  
لوکوموتور را به گونه‌ای حیرت‌انگیز و ماهرانه از  
دل ضرب درآورد. پس در موسیقی بداهه نوازی،

صاحب شگرد و شیوه شدن سخت است. کاری  
است به ندرت.

من ادعائی ندارم، کاری نکرده‌ام. نخست  
تلاش من حفظ امانت‌داری و وفاداری به  
ارزش‌های موسیقی سنتی ایران بوده است، بعد از  
آن در سایه تجربه و مرارت، بسیاری از مقام‌های  
ایرانی را با منی نواختم که تا قبل از من قابل اجرا  
نبوده است. شاید بتوانم ادعا کنم که چهار



استاد ابوالحسن صبا

مضرباب را با مایه موسیقی سنتی ویاری اساتید من بانی اجرا کردم و راهگشا شدم، اگر حمل بر خودپسندی نکنید، من گوشه‌هایی با نی نواخته‌ام که جماعتی از اهل موسیقی از سر لطف و قبول به تبعیت از شیوه و شگرد من آنرا با ساز خودشان به اجرا درآورده‌اند.

\* در شریعت مقدس اسلام موسیقی بدان معنا که سبب تخدیر روح و ذهن و عامل فساد و تباهی انسان شود منع شده است یعنی موسیقی طرب حرام می‌شود. هم بدین دلیل برای معنای این هنر نیز حریم و حرمتی وجود دارد شما این حریم و حرمت را چگونه دریافته‌اید؟.

نخست بگویم که من در خانواده‌ای مذهبی بدنیا آمدم، پدر تا زمانی که به اجبار دوره رضاخان عمامه را از سر برداشت، یک مُعمم بود، یک طلبه، سیدی به تمام معنا معتقد. به همین دلیل وقتی موسیقی را شناخت و دوست داشت، نه برای شادمانی و سرگرمی و تفریح بود. در ابتدای سخن خود گفتم، پدر موسیقی را برای تزکیه روح و نفس خویش طلب می‌کرد و هم او بود که معنای واقعی و کاربرد پر حرمت این هنر را به من آموخت. همان موسیقی که تجلی و تعالی عمده‌اش را می‌توان در صدای خوش و رسای مؤذن به هر ظهر و شام شنید، همان صوت الحمید که مردم را به سوی خانه خدا و نماز و عبادت می‌کشاند. اذان در مقامات مختلفی خوانده می‌شود که بیشتر امروز با لحن روح الارواح گفته می‌شود اما در شور و شهناز هم اذان گفته می‌شود و نیز در خیلی از مقام‌ها که نام بردن هر گوشه و مقام خود جای بحث و گفتگو

دارد.

یا خواندن قرآن مجید با الحان شور، ماهور، ابوعطا، راست پنجگاه، چهارگاه و مقامات دیگر. من پیرمردهایی را هنوز در اصفهان می‌شناسم که با همه خلوص و اعتقاد قرآن را با لحن عربی نمی‌خوانند و با ردیف موسیقی ایرانی قرآن را می‌خوانند، گاهی حصار می‌خوانند، گاهی مخالف می‌خوانند و گاه مغلوب. با چه وزنی و چقدر صحیح و با شور و اعتقاد، ناگفته نگذارم که آنان هم در علم تجوید صاحب معلومات هستند و هم موسیقی، که اینگونه می‌تواند ادای مطلب کنند و تقدس و حرمت کلام خدا را حفظ کنند.

تجلی دیگر موسیقی اصیل ایرانی در تعزیه است، در اجرای تعزیه هر که در نقشی اشعار خود را در مقامی می‌خواند، آنچنان ماهرانه و استادانه که عظمت حماسه شهید بزرگوار دشت کربلا و سرور آزادگان جهان حسین بن علی (ع) را در گوش و جان شنونده می‌نشانند. در تعزیه از مایه‌های موسیقی افسرده ایرانی سود برده می‌شود، همان مایه‌هایی که دلها را می‌شکنند و چشم‌ها را پرآب می‌کند. با مقام‌هایی همانند: حرّان، غریبی، غم انگیز، سوز و گداز، جامه‌دران، یتیمک، باوی، منصوری، دشتی، چوپانی و الحانی مثل: چهارپاره و چهارباغ. و در نوحه مثل راک عبدالله و الحان مشابه تعزیه که نوحه خوان با صدای خوش می‌خواند و سینه‌زنان همراهش دم می‌گیرند. موسیقی ایران شکوه و اعتبارش را کجا والاتر و معتبرتر از شور و مناجات‌های شبانه می‌جوید که اغلب در کرد و

بیات خوانده می‌شود؟ چه کسی است که در وقت شنیدن صدای خوش مُناجات در نیمه‌های سحر اشک در چشم سر به دعا به سوی خدا بر ندارد؟ درست است که باید ابتدا مؤمن بود و معتقد، اما مگر می‌شود تاثیر صدا و صوت خوش را هم منکر شد؟

مرحوم حبیب شاطر حاجی از خواننده‌های خوش صدا و بی نظیر اصفهان بود. ماه رضانی به همراه حاج امین التجار به عتبات عالیات مشرف می‌شود، به وقت اذان مغرب درخواست می‌کند که به او اجازه دهند به گلدسته رود و اذان بگوید. اول موافقت نمی‌کنند، اما بعد با نفوذ حاج امین این مهم میسر می‌شود. به او شرط می‌کنند. تنها پنج دقیقه فرصت داری، حبیب شاطر حاجی به گلدسته می‌رود، اذان می‌گوید، بعد می‌خواند، صحن مالا مال از جمعیت می‌شود، صدای حبیب آنچنان در دلها می‌نشیند که یک نفس تا سپیده صبح می‌خواند و مردم همچنان سراپا گوش. حبیب آفتاب که سر می‌زند از گلدسته پائین می‌آید، مردم کر بلا، چون چنین می‌بینند، سوای سی روز ماه مبارک رمضان به دعوت خود حبیب شاطر حاجی را ده روز دیگر نیز به اقامت ناگزیر می‌سازند که برایشان بخواند... تاثیر لحن خوب و صدای خوش چنین است.

و باز تاثیر دستگامها و مقامات موسیقی ایرانی در روضه‌خوانی‌ها که اغلب از الحان افسرده استفاده می‌شود. در خواندن مرثیه‌ها. مرحوم صدرالمحدثین در اصفهان سوای کلام نغز و شیرین، صاحب چنان صدائی خوش بود که هر

منبرش هزاران مستمع داشت، وقتی هم که از منبر پائین می‌آمد هزاران نفر بدنبال او راه می‌افتادند تا مگر در مجلسی و مسجدی دیگر از صدای خوش او بهره‌ور شوند.

می‌بیند که موسیقی در شریعت مقدس اسلام وقتی به دلیل تزکیه نفس، روبرو خدا آوردن، انسان شدن و منزه گردیدن بکار رود نه تنها هنری ممنوع نیست بلکه جایگاه و اعتباری خاص و ویژه دارد. من اگر بخواهم تمام مقام‌ها و گوشه‌های موسیقی ایرانی را که در نوحه‌خوانی‌ها و تعزیه و روضه و سپه‌زنی بکار برده می‌شود، اسم ببرم بحث خیلی به درازا می‌کشد. اما همینقدر بگویم که موسیقی اصیل ایرانی صاحب ذات و مایه و جوهری روحانی است، هنری حرکت دهنده و بیدار کننده است.

❖ نی با همه اعتبارش در ادبیات کهن ایران، با همه حضور و کاربردش در نگارگری، با همه افسانه‌ها و حکایاتی که پیرامونش ساخته و پرداخته شده، سازی مهجور شناخته شده، سازی که خاص دشت و کوه و صحرا است و نوازندگانش چوبانانند و صحرائشینان. نی چندان زمانی نیست که سازی توانا و به دیگر تعبیر مستقل به شمار آمده باشد. این اعتبار را شما مدیون تلاش چه کسی و کسانی می‌دانید؟

وقتی پای آبروی نی در میان می‌آید، من باید نام نایب اسدالله را بر زبان رانم. او هنرمندی نابغه و نی‌زنی بزرگ بود. جامعه هنر هیچوقت نام نایب اسدالله را فراموش نخواهد کرد. نایب برای من همیشه والا و بالا بوده و من تا آخر عمر مقام نایب را روی سرم می‌بینم. در میان اهل موسیقی

که این رابطه تنگاتنگ در عرصه هنر این ملک از این هم فراتر می رود و به نوعی ارتباط مراد و مرید کشیده می شود. بی گمان اگر این رابطه سرشار از ارادت و شیفتگی در هنر ایران نبود هرگز نمی شد اینچنین ردپای اخلاص و صفا و یکرنگی را در جای جای نقش و نگارهای این هنر و در بطن این هنر جستجو کرد، چرا که هنرمندان ما هنر را ودیعتی الهی می دانستند که از سینه و دست استادی به شاگردی به امانت سپرده می شد. از نوازندگان نی بگوئید، از آنان که محضرشان، استادی شان را درک کردید.

استادی و شاگردی حرمت بسیار دارد من اگرچه به عمرم نایب را زیارت نکردم اما به جرئت می گویم رونق نی من میراث تلاش نایب است. نایب کسی بود که همه شکوه نی را در سینه و گلو حفظ کرد و به من و امثال من سپرد. اگر نایب نبود امروز من هم نبودم. نایب می گوید من نی را از آغل گوسفندان و دست چوپانان به تالارها کشاندم و من شاگرد نایب ادعا می کنم نی را پس از او از جای ابتدائی به ارکستر و هم نوازی بردم. پیش از من نی به ارکستر راهی نداشت و مقام های محدودی با نی زده می شد. سهم کوچک من در هماهنگی و هم نوازی نی با دیگر سازها در ارکستر بود، تلاش کردم جاهائی را در نی پیدا کنم که این ساز دیگر به گونه سازی ناقص تعبیر نشود. نی هم اینک سازی نسبتاً کامل است، ادعائی نیست، اما نواختن همه مقام ها هم اینک نیز برای همه آشنایان و نوازندگان این ساز آسان نیست، برای اینکه دو تا سه انگشت را نصف سوراخ باید بگیرند و با آن کار کنند، انگشت وقتی آزاد نباشد که بتواند بلند شود و بر سوراخ نی فرود آید، کار مشکل می شود. باید نوک انگشتان را شکست و خم و راست کرد تا صدای دلخواه از درون نی درآید. با کمی غفلت کنترل صدا مشکل می شود. من با رنج بسیار در این راه موفق شدم و میدانم اگر دیگران هم بخواهند و ریاضت پیشه کنند موفق می شوند، تنها بیم و نگرانی من اینست که روزی بمیرم و این شگردها را به خاک برم.

\* از حرمت والای استاد و شاگردی یاد کردید





از نایب که گفتم، من غُصه می خورم، این دلتنگی را به همیشه روزهای زندگیم خواهم داشت که نایب را ندیدم، گویا من هنوز کودکی نوپا بوده‌ام که نایب میمیرد... من یاد و ذکر هنر نایب را از کلام شیرین استاد و هنرمند بزرگوار تاج اصفهانی شنیدم، او که صدائی والا داشت و موسیقی دانی بزرگ بود و خود شاگردی نایب کرده بود.

مرحوم روح اله خالقی نی را اصولاً سازی برخاسته از اصفهان می شناسد و در کتابش چون به فضل نی می رسد از نوازندگان اصفهانی که نی می نواختند یاد می کند، از سلیمان اصفهانی، از ابراهیم آقاباشی، استاد نایب و سرانجام از دو شاگرد نایب یکی عبدالخالق اصفهانی که در جوانی ناکام دیده از جهان فرو می بندد و دیگر مهدی نوائی و شاگرد او یعنی آخرین نسل از پیشکسوتان، حسین یاوری که سالی چند پیش در سن ۷۰ سالگی در حالیکه کور شده بود از دنیا رفت. من شعری در مرگ او که شاگرد استاد من بود ساختم با چنین مضمونی:

حسین یاوری استاد نی مرد  
کسائی گفت صد افسوس نی مرد  
نمیرد هرگز استادی چویاور  
نمیرد می شود در لفظ نی مرد  
فسرده شد دل از مرگ هنرمند  
بهاران با گل آمد فصل دی مرد  
شفیعی صاحب اسمش حسین است  
بود جنت مکان دیدیم کی مرد.  
ناگفته نگذارم من امروز پیرترین نی زن ایران  
هستم، قضاوت من درباره همه استادان نی این

است که هیچکدام بیای نایب نرسیدند، هر چند هنر هر کدامشان سزاوار تحسین است. صفحات بیادگار مانده از نایب که اغلب در یک روضبط شده دارای درآمدهائی از صدای نی نایب است که با همه کوتاهی آنچنان غمی به دل شنونده می ریزد و شور و حالی ایجاد می کند که بی اختیار انسان را به تحسین و وجد و شوق وا می دارد.

\* نی را آیا می توان سازی زاده این دیار و سرزمین دانست، در جائی که ردپای این ساز را می شود در سایر ممالک شرق و غرب دنبال کرد؟ با این همه شاید رواتر آن باشد که بدنبال و یزگی ها و اختصاصات نی ایرانی بگردیم، در اینکه نی در سرزمین ما چه نوائی دارد؟

بله، نی سازی رایج در تمام ممالک شرق و حتی اروپاست، می شود گفت سازهای بادی اروپا از روی همین نی بوجود آمده، مثل فلوت، کلارینت، قره نی و سایر سازهای مسی.

اما تفاوت هم وجود دارد، مثلاً ما در ایران نی شش بند درست می کنیم که هفت قطعه می شود و به آن نی هفت بند می گویند و در ترکیه هشت بند دارد که می شود نه بند. نی ایرانی دو سوراخ روی دست پائین و چهار سوراخ روی دست بالا دارد، اما در ترکیه نی دارای سه سوراخ روی دست پائین و چهار سوراخ روی دست بالا است. پس با این حساب هم صدا و هم نواختن این دو نوع نی متفاوت می شود.

نوازندگان نی در هندوستان، در ممالک عربی، حتی در افریقا نی را با لب می زنند، تنها در اصفهان استادان نی، نی را با دندان می زنند، بدین گونه

که نی را در میان دو دندان فک اعلاء قرار می دهند و لب را از یک طرف دور نی می گیرند، زبان روی لبه نی قرار می گیرد و آن زبانه ای که می بایست صدا از آن خارج شود، با زبان درست می شود. این صدا به مراتب لطیف تر و بهتر از آن صدائی است که وسیله لب بیرون می آید، چون گذشته از زلال بودن صدا، دارای ارتعاش و جرکت است. این را لب نمی تواند ایجاد کند، و همینجاست که نی ایرانی از سایر نی ها جدا می شود و کاربردی تازه و مستقل می گیرد.

\* در مقام مقایسه با سایر سازها می شود گفت نی سازی نیست که توان اجرای همه مقام ها و گوشه های موسیقی اصیل و سنتی را داشته باشد، شاید هم یکی از عمده دلایل مهجوری و تک نوازی این ساز بدلیل چنین عدم کاربردی باشد، درست است که در طی سالیان دراز استادان شما وهم شما تلاش کرده اید که توانمندی نی را در اجرای مقام ها و گوشه های موسیقی ایرانی بالا برید، اما آیا فکر نمی کنید نی چندان نای رقابت و همگونی با سایر سازها را هنوز ندارد؟

نه چنین نیست این تنها نی نیست که بی توان است، من می گویم هیچ سازی کامل نیست، ما ساز کامل نداریم. بطور کلی ما دو نوع ساز داریم، یکی سازهای کششی و دیگری سازهای مضرابی. در ساز کششی نت را می کشند و در ساز ضربی نت را مقطع می زنند، تا آنجا که تکرار آن همان صدای کشیده را سبب شود. سازهای کششی هم مثل ویلن، نی، فلوت، قره نی و کمانچه از نقطه نظر فیزیکی

صدای مقطعی دارند، یعنی وقتی با گوش مسلح شنیده شود این مهم احساس می شود. این صدای مقطع آنقدر به هم نزدیک است که گوش صدائی صاف و کشیده را می شنود. در مقابل در سازهای مضرابی مثل سه تار، تار، پیانو و سازهایی از این دست وقت نواختن، صداها آنچنان بهم پیوسته می شود تا صدای کشیده ای را سبب شود. پیانو با همه ظاهر کامل نمی تواند نت کشیده ای را بنوازد، نت کشیده ندارد و نوازنده مجبور است تکرار نت کند. این ساز در اجرای ربع پرده ها و نیم پرده ها در موسیقی هندی، ایرانی، عربی، ترکی، ناتوان است، چون ساخته شده است برای اندازه های ماژور و مینور، که ماهور و بیات اصفهان ما می شود. آن گوشه های نیم پرده را که ما می خواهیم ندارد، پس می بینید این ساز در عمل چقدر ناقص است. از پیانو بگذریم، سازهای ایرانی هم ناقص است، گاهی خواننده ای می خواند، سنتور یا ویلن قادر به جوابگویی نیست.

اما نی چون از ابتدا چندان روی آن تجسس نشده بود و نوازندگانش بسنده کرده بودند به اجرای دشتی، ابوعطا، و اصفهان و گوشه ها را رها کرده بودند، شاید ناقص بودنش بیشتر آشکار شده. اگر حمل بر خود نمائی نباشد من سالها سرگردان یافتن این گوشه ها و مقام ها در نی بوده ام. این یافتن چندان سهل و آسان نبود، من تا آنجا که استعداد و ذوقم اجازه می داد دنبال این گم شده ها گشتم، یافتم اما نه کامل و تمام. باید آیندگان این راه را دنبال کنند، دلسوختگانی شیفته و به تعبیر عامیانه تر هنرمندانی سینه به



حصیر مالیده و رنج کشیده می خواهد. یاد استاد بزرگوار مرحوم همائی بخیر که روزی در محفلی این شعر را زمزمه می کرد:

روغنی در شیشه بینی صاف و روشن ریخته  
غافلی بر سر چه آمد کنجد و بادام را  
بله، آسان نیست، بعد از چهل سال کار  
روی نی و نواختن، من از اجرای خیلی مقام ها  
در نی ناتوان بوده ام. اما در گوشه نشینی و عزلت  
چند سال اخیر، توفیق یافتن تعدادی از این  
گوشه ها و مقام ها را پیدا کردم.

\* از قصه تولد نی چه می گوئید؟ از افسانه ها و حکایاتی که پیرامون زاد و ولد و پیدایش از گذشته های دور بر سر زبانها افتاده، از نزار، از چگونگی ساخت و پرداخت این ساز، هر چند که نی آنچنان وحشی و آماده بوده است که لابد تنها حکایتش را باید در تن نزار جستجو کرد و شنید و شاید هم به روایت مولای روم از بربیدنش از نیستان و نفریش باید گفت.

نی خودش حکایت است، قصه است، شکایت است. کدام را وی صادق تر و پرسوز و گدازتر از صدای نی به روایت نی می نشیند؟ کدام ساز چون نی از نای، گلو، برمی خیزد؟ نی فریاد انسان، صدای انسان است. در کهن بودن عمر این ساز همین بس که انسان بعد از زمزمه با خویشتن، خود موسیقی این زمزمه را از نای دمیدن گرفت... سازی که ساخته و پرداخته نزار است. به نزار که پا می گذاری، نی های دهان شکسته با وزش باد غمگین ترین سرود و موسیقی طبیعت را سر می دهند، انگاری هزاران هزار نی زن شیفته دل و توانا نواختن آغاز

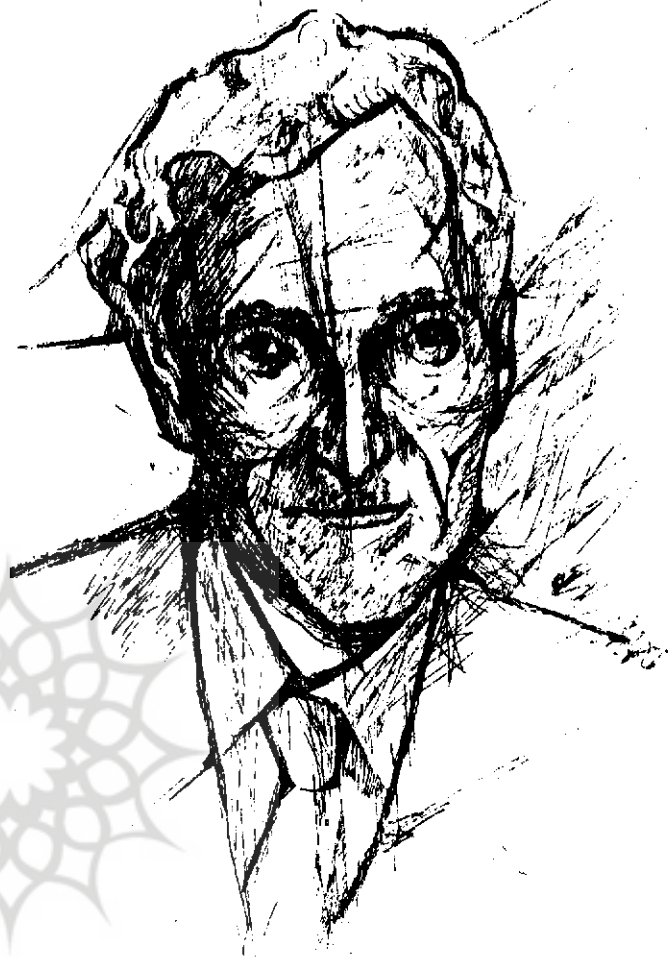
کرده اند و بسا نخستین بار انسان کنار همین نزار دلتنگ و بی قرار نی از نزاری بریده است و همراه هزاران هزار نی دمیدن و نواختن آغاز کرده است.

\* جانی از استاد بزرگوار موسیقی ابوالحسن صبا یاد شد، از او که سوای توا مقلدی و ذوق در عرصه موسیقی سنتی و اصیل ایرانی، سوای پنجه های سحر آفرین، هنرمندی انسان و والا بود. آیا از روزها و لحظه های مُصاحبت و زندگی با صبا یاد و خاطره ای شنیدنی برایتان مانده است؟

همه لحظه ها و روزها و ساعات زندگی با استاد صبا برای من و دیگر شاگردانش خاطره و یاد است. بزرگترین فخر و غرور ما در این است که به ایامی زندگی کردیم که شاگردی صبا را پیشه کنیم، من از میان انبوه خاطره ها یاد آن غروب را برایتان تکرار می کنم:

از رادیو برگشته بودیم، غروب بود و خیابان خلوت و آرام. با استاد صبا و استاد مرتضی خان محجوبی به انتظار درشکه ایستاده بودیم. آن وقت ها وسیله نقلیه موتوری نبود، اگر هم بود به تعداد انگشتان دست بود، درشکه ها اغلب با مسافر از مقابل ما می گذشتند. زمانی بعد درشکه ای در برابرمان ایستاد، درون درشکه دو مرد تنومند که ظاهر لوطی های سرگذر را داشتند نشسته بودند، یکی از آنها پیاده شد و با همان لحن خاص این جماعت به استاد صبا که و یلن در دست داشت و ما تحکم کرد که سوار شویم. هر سه نفر مدتی حاج و واج مانده بودیم، لوطی گفت ما در این غروب دلتنگیم، باید به خانه مان بیائید و برایمان ساز بزنید! جای امتناع و ایستادگی نبود، چون زمانی بعد که تردید ما را

خودش گفت: باشم یا نباشم مُهم این است که فرصتی دست داده تا در خانه شما بیاس بی ریائی و محبت و جوانمردی تان سازی بزنم. مرد اصرار کرد و چون دانست واقعاً خود استاد است، ساز را از دست استاد گرفت، بر دست او بوسه زد و زار زار گریست و از اینکه با استاد چنین رفتار و تحکمی داشته عذر خواهی کرد. من به وضوح بغض و گریه صبا را دیدم. استاد بر خلاف این درخواست با شور و هیجان بیشتری نواخت و به من نیز فرمود که به همراهش نی بنوازم. آن شب یکی از شب های فراموش ناشدنی زندگی من است.



استاد مرتضی محجوبی

\* هر هنرمند صاف دل و بی غشی سواى بودن با جمع و زندگی در جمع، در خلوت خویش دنیای بسته و سر به مهری دارد که تنها خود از چند و چون لحظه هایش آگاه است. لحظه هائی که به او قدرت و توان آن را می بخشد که چون باز آید با دستی پر و دلی سرشار از یافتن به خلایق خود ادامه دهد. از آن لحظه ها بگوئید... از تنهایی و مونسى تان با نی. آبا هرگز دور از جمع به نیاز دل در خلوت و تنهایی با نواختن نی زندگی کرده اید؟

دیدند، یکی از آنها فریاد کشید که ما و سازمان را در هم خواهد شکست! ناچار سوار شدیم و بعد به خانه اشان رسیدیم... مدت زمانی بعد یکی از آنها روبه استاد صبا کرد، گفت بزن، استاد بناچار ویلن را بر شانه گرفت، ساز را کوک کرد و شروع به نواختن نمود، هنوز لحظاتی کوتاه از ساز زدن استاد نگذشته بود که یکی از همان مردها با حیرت و کنجکاوای روبه استاد صبا کرد و گفت ببینم تو استاد صبا نیستی؟ صبا لبخندی بر لب آورد با تواضع و فروتنی خاص

تنها توئی، تنها توئی در خلوت تنهاییم  
تنها تومی خواهی مرا با این همه رسوائیم  
آنجا که تمام مشت من باز می شود و  
رسوائی های من آشکار، شب هائی است که با  
خدائی که خالق من و این جهان است به راز و  
نیاز می نشینم. شب هائی که در خلوت خود تنها ساز  
می زنم. من آن شب ها، صدای ساز خودم را  
می شنوم، چرا که نی شکایت می کند و من  
می گریم، من هرگز قادر نیستم این لحظه ها را

بیان کنم، تنها میدانم که سپیده صبح سبکبال و آرام با دلی پر امید و سرشار از نور ایمان زندگی را از سرمی گیرم.

\* موسیقی اصیل و سنتی ایران در هجوم بی‌امان موسیقی بیگانه در سالهای قبل از انقلاب معصوم و بی‌توان گوشه غربت و غزلت گرفت و غبار فراموشی و بی‌مهری بر کالبدش نشست. سوی ایستادگی و مقاومت مشتاقان و هنرمندان واقعی این هنر که کوشیدند ارزش‌های بیادگار مانده را حفظ کنند، گروهی نابخرد و ناشایست به اسم ترانه و تصنیف ایرانی چه بی‌حرمتی‌ها که بر اصالت این موسیقی وارد ساختند. از این سالها بگوئید.

بله، یک روزگاری اوایل تأسیس، رادیو ایران از ۷ تا ۹، دو ساعت برنامه داشت. موسیقی این دو ساعت اغلب مربوط به اجرای موسیقی اصیل ایرانی و آنهم وسیله استادان نام‌آور موسیقی امثال استاد صبا، و دیگر استادان می‌شد، بعد یکوقت زمان گذشت و دو ساعت تبدیل به بیست و چهار ساعت شد. آنها هم برای برطرف کردن نیاز موسیقی رادیو میدان را به جماعتی سپردند که پیش از آنکه طالب و آگاه به موسیقی باشند، تاجر این هنر بودند. سیل موسیقی بیگانه آنهم نه بیگانه اصیل، که مبتذل و عوام فریب به سوی رادیو روان شد، تعداد انگشت‌شمار حامیان و دل‌سوختگان و استادان موسیقی اصیل ایرانی به کناری نهاده شدند و میدان بی‌رقیب ماند. جای استاد صبا، استاد شهنازی، حبیب سمعی و حسین یاحقی و مرتضی خان محجوبی و مشیر همایون شهردار را گروهی بی‌هنر و بی‌مایه پرکردند. یاد دارم همراه گروهی از هنرمندان

موسیقی سنتی خدمت استاد صبا رسیدیم، به استاد گفتیم اجازه دهد در برابر این آشفته بازار قهر کنیم و سازها را کنار بگذاریم. استاد نیمه‌نگاهی به ما انداخت و با دلتنگی گفت حالا ما هستیم اینان اینچنین بی‌پروا و گستاخانه حریم پر حرمت موسیقی اصیل ایرانی را می‌شکنند، وای به روزی که ما هم قهر کنیم! نه بمانید وادای دین کنید. بله، مقاومت را ما در آن دوران کردیم، خون دل در حفظ ارزش‌های موسیقی اصیل ایرانی را آن دوران خوردیم، همان دورانی که هر کدام از ما ماهها و حتی سالها روی پیدا کردن یک مقام و گوشه موسیقی ایرانی رنج می‌کشیدیم و در مقابل هر ثانیه و لحظه و روز شاهد گسترش موج ابتذال در عرصه موسیقی ایرانی بودیم. با این بهانه که موسیقی ما موسیقی گریه و غم است و ما نمی‌توانیم همراه آنها پایکوبی کنیم.

من آخرین حرفهایم را با شما دوست دارم با خاطره‌ای به اتمام رسانم. روزی پیرمردی که استاد موسیقی بود و اهل ایتالیا در مجلسی روبه حاضران کرد و گفت: موسیقی شما یک قطره است و موسیقی ما یک دریا. مرحوم استاد نظام وفا در جمع حاضر بود. در پاسخ این استاد فرنگی گفت: بله، موسیقی ما یک قطره اشک شور است و موسیقی شما یک دریا آب شور. پیرمرد بی‌اختیار به اندیشه فرو رفت و زمانی بعد وقتی آن مجلس را ترک می‌گفت، من بوضوح قطرات اشک را بر گونه‌اش می‌دیدم که جاری بود و زیر لب تکرار می‌کرد: قبول دارم، یک قطره اشک... اشک... اشک.